مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شمارهٔ پیاپی ۱۰۳
زمستان ١٣٩٤، ص ۱۴۱-۱۱۹

بررسی حکم فقهی حرمت حفظ کتب ضلال*

علی کشاورز
دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد
Email: ali.keshavarz@stu.um.ac.ir
دکتر محمدتقی فخلعی
استاد دانشگاه فردوسی مشهد
Email: fakhlaei@um.ac.ir

چکیده

در کتاب‌های فقهی از گذشته تا اکنون به حکم حرمت در خصوص حفظ برخی کتب اشاره شده است که از آن‌ها به «کتب ضلال» تعبیر می‌شود. هرچند تعریف ضلال (و هدایت) و اضلال (و اهتداء) در لسان فقها چندان روشن نیست اما وقتی از حرمت حفظ (از تلف) سخن می‌گویند مرادشان جلوگیری از استماع (و اطلاع) از سایر اقوال است و ادله‌ای که در این خصوص آورده‌اند نیز با خلط بین دو مقام استماع (و اطلاع) و مقام اتباع، گویا مبتنی بر این پیش‌فرض است که بین استماع (و اطلاع) با اتباع، ملازمه جریان دارد و اگر جلوی استماع گرفته شود قطعاً جلوی اتباع نیز گرفته خواهد شد.

نتیجه اینکه اولاً ادله‌ای که ادعا شده همگی قاصر از اثبات حکمی در خصوص جلوگیری از استماع است، در ثانی خلط دو مقام، جایز نیست چراکه صرف استماع منجر به اتباع نمی‌شود و بین آن‌ها هیچ‌گونه ملازمه‌ای وجود ندارد. نهایت اینکه با توجه به وجود کتابی چون قرآن که از طرفی خود مجمع الاقوال است و انتخاب قول احسن برای اتباع را هم از میان اقوال مختلف به عهده انسان گذاشته و هیچ اکراهی در این زمینه را روا ندانسته و از طرف دیگر با وجود قول احسن (قول خدا) در آن به‌عنوان قول معیار، دیگر بحث از اتلاف کتاب یا ممنوعیت استماع قولی، بی‌معناست.

کلیدواژه‌ها: حکم فقهی، حرمت حفظ، کتب ضلال، اضلال، اتباع.

*. تاریخ وصول:١٣٩٣/٠٤/٠٢؛ تاریخ تصویب نهایی: ١٣٩٣/٠٦/١٦.

مقدمه

آنچه در این پژوهش به آن پرداخته خواهد شد بررسی یک حکم فقهی است که در آن حفظ برخی کتب ممنوع شده است، کتبی که تحت عنوان «ضلال» جای می‌گیرند. ازنظر تبارشناسی این حکم فقهی، به نظر، اولین فقیهی که به حرمت تکسب با کتبی تحت عنوان کتب ضلال ملتزم شده شیخ مفید است. (المقنعه، ۵۸۹) و از زمان او تاکنون این حکم فقهی در کتب فقها ذکر شده است هرچند به‌طور ضمنی ذیل برخی اعمال حقوقی مرتبط با کتب، اعم از کتب ضلال یا کتب کفر یا تورات و انجیل و... به آن پرداخته‌اند. به‌عنوان نمونه سلار اخذ اجرت بر کتب کفر را حرام می‌داند (المراسم العلویه، ۱۷۲). اینکه او به‌جای واژه ضلال از کفر استفاده می‌کند شاید به این دلیل باشد که در دیدگاه او، ضلال درواقع معنایی جز کفر ندارد و شیخ طوسی، کفر و ضلال را در کنار هم ذکر می‌کند و نسخه‌برداری از هر دو و تخلید آن‌ها را جایز نمی‌شمارد (نهایه، ۳٦۷)؛ اما از سایر فقها قاضی ابن‌براج، نسخه‌برداری و حفظ کتب ضلال و همچنین ایراد شبهه و تخلید آن در کتب را حرام می‌داند (المهذب، ۳٤٥/۱). ابن‌ادریس نیز علاوه بر نسخه‌برداری و حفظ، اخذ اجرت بر آن را نیز جایز نمی‌داند (السرائر، ۱۱۸/۲). محقق حلی (شرایع الاسلام، ۲٦٤/۲) و علامه (ارشاد الاذهان، ۳٥۷/۱) نیز حفظ و نسخه‌برداری را فی‌نفسه حرام می‌دانند اما علامه در جایی دیگر بعد از ذکر کتب ضلال نسخه‌برداری تورات و انجیل و تعلیم و اخذ اجرت بر آن‌ها را نیز ذکر می‌کند. (تحریر الاحکام، ۲٦۰/۲)

به نظر می‌رسد علامه تورات و انجیل را به‌عنوان مصادیق کتب ضلال می‌آورد. در تذکره نیز ابتدا وقف بر کتابت تورات و انجیل را ذکر می‌کند و دلیل می‌آورد که چون منسوخ و تحریف شده‌اند وقف بر آن‌ها جایز نیست و در ادامه وقف بر کتابت کتب ضلال را ذکر می‌کند (تذکره الفقهاء، ٤۲۹/۲) وی استیجار برای تعلیم این کتب (همان، ۲۹۸) و وصیت به کتابت تورات و انجیل و کتب ضلال را در جایی دیگر مشمول حکم عدم جواز می‌داند (همان، ٤۸۳). اینکه همواره تورات و انجیل با کتب ضلال ذکر شده به نظر می‌رسد به این دلیل باشد که نزد علامه، از اظهر مصادیق کتب ضلال به شمار می‌رود، از این روست که محقق کرکی در شرح قواعد علامه خاطر نشان می‌کند که تورات و انجیل از کتب ضلال بلکه از رئوس کتب ضلال‌اند و مراد علامه از ذکر این دو کتاب آنهم وقتی ذکر کتب ضلال کفایت می‌کرد شاید توجه‌دادن به این نکته باشد که این‌ها در اصل ضلال نبوده‌اند یا اینکه منسوخ بعد از نسخ (نسخ

شریعت) از حق‌بودن خارج می‌شود. (جامع المقاصد، ٢٦/٤).

شهید اول (اللمعه الدمشقیه، ۹۲) و شهید ثانی (الروضه البهیه، ٢١٤/٣) علاوه بر حفظ و نسخه‌برداری، درس، قرائت، مطالعه و مذاکره را نیز اضافه می‌کنند.

از آنچه ذکر شد این‌گونه برداشت می‌شود که تمام موارد ذکر شده اعم از تکسب، وقف، وصیت یا استیجار برای تعلیم و نسخه‌برداری و کتابت در واقع متفرع بر حفظ کتب ضلال هستند و در بقای آن دخیل‌اند؛ بنابراین اصل و عنوان بحث را می‌توان «حرمت حفظ کتب ضلال» نامید.

توضیح واژگان بحث

مراد از حرمت: مراد از حرمت، حکم تکلیفی است و از آنجا که حرمت تکسب با فعلی در صورتی وجیه است که خود فعل حرام نفسی باشد می‌توان گفت در صورت اثبات آن نوبت به حکم وضعی می‌رسد که بحث اخیر بعد از بررسی ادله و تمام‌بودن آن‌ها متصور است. علاوه بر اینکه ظاهراً مراد از حرمت حفظ، نزد برخی وجوب اتلاف است. (الروضه البهیه، ٢١٤/٣؛ جواهر الکلام، ٥٦/٢٢).

مراد از حفظ: همان‌طور که در لغت هم به معنای به خاطر سپردن (نقیض نسیان) آمده و هم به معنی حفظ و حراست (از تلف) (لسان العرب، ٤٤١/٧) فقها نیز هر دو معنا را ذکر کرده‌اند و گویا حفظ معنای اصطلاحی ندارد بلکه مراد از آن همان معنای لغوی است.

محقق کرکی می‌نویسد حفظ کتب ضلال یعنی حفظ آن‌ها در سینه (از برکردن) یا حفظ آن‌ها به معنی صیانت آن‌ها از اسباب تلف (جامع المقاصد، ٢٦/٤) اما محقق اردبیلی حفظ به معنی صیانت از اسباب تلف را اظهر می‌داند (مجمع الفائده، ٧٥/٨) و محقق نراقی مراد از حفظ را تنها به حفظ از فرسوده‌شدن محدود می‌کند (مستند الشیعه، ١٥٧/١٤). محقق ایروانی نیز سه احتمال را در مورد معنای حفظ ذکر می‌کند مبنی بر اینکه یا مراد از حفظ، عدم تعرض برای اتلاف است که این از عبارت بعید است یا مراد از حفظ، اثبات ید بر آن و حفظ آن است و یا مراد از حفظ چنانکه از ظاهر آن برمی‌آید، حفظ از تلف است. پس مورد آن خصوص موقعیتی است که کتاب در معرض تلف باشد و آب و آتش متوجه آن شود و فرد آن را از تلف حفظ کند مثل حفظ نفس محترمه از تلف که همین‌طور است وگرنه صرف مهمان‌کردن کسی و دعوت‌کردن او به خانه اگر در خارج خانه بلا و آفتی متوجه او نباشد حفظ او محسوب

نمی‌شود. (حاشیه المکاسب، ۲۵/۱).

مراد از کتب ضلال

ضلال در لغت ضد هدی و رشاد و اضلال ضد اهتداء و ارشاد است و ضاله، حیوانی است که برای او صاحبی (ربی) نمی‌شناسند، ضلّ الشیء یعنی «خفی و غاب» و اصل معنای ضلال یعنی «غیبوبه» چنانکه گفته می‌شود: «ضلّ الماء فی اللبن اذا غاب و ضلّ الکافر اذا غاب عنه الحجه و ضلّ الناسی اذا غاب عنه حفظه» و همچنین به آبی که زیر صخره‌ای جریان دارد و نور خورشید به آن نمی‌رسد «ضَلَل» می‌گویند. (لسان العرب، ۳۹۰/۱۱-۳۹۶).

محقق اردبیلی مراد از کتب ضلال را این‌گونه بیان می‌کند که شاید مراد از آن اعم از کتب ادیان منسوخه و کتب مخالف با حق (امامیه) چه در اصول و فروع و همچنین کتب احادیثی که معلوم است جعل شده‌اند باشد نه احادیثی که ضعیف‌اند به دلیل مذهب یا فسق راویان آن‌ها با اینکه احتمال صدور هم می‌رود بنابراین حفظ صحاح سته جائز است مثل احادیثی که در کتب ماست علی‌رغم اینکه راویان آن‌ها به دلیل زیدی، فطحی یا واقفی‌بودن، ضعیف‌اند پس شایسته نیست که از اخبار نبوی که عامه روایت کرده‌اند اعراض کنیم. خلاصه ظاهر این است که آنچه ممنوع است فقط ضلال است نه تصنیفات مخالفان در مذهب (غیر از امامیه) هرچند موافق حق باشد (امامیه). پس تفاسیر مخالفان ممنوع نیست مگر مواضعی که بطلان و فساد آن معلوم باشد و اصول فقه آن‌ها هم مگر در موارد نادر بلا اشکال است زیرا حق در اصول فقه با دلیل اثبات می‌شود و در دین چیزی مقرر نشده که با آن مخالفت شود بلکه کتاب‌های آن‌ها در اصول فقه در نقل خلاف و اختیار آنچه مبرهن و حق است مثل کتاب‌های ما هستند. (مجمع الفائده، ۷۵/۸-۷۶).

اما محقق بحرانی این تفریعات و تخریجات را در واقع تیری در تاریکی می‌داند و می‌گوید اختصاص منع به ضلال اگر دلیلی داشت خوب بود هرچند اشکال به آن وارد است که شاید مراد از کتب ضلال کتب اهل ضلال باشد و این مجاز شایعی در کلام است و به این ترتیب آنچه محقق اردبیلی در مورد تخصیص به ضلال ذکر کرده منتفی می‌شود و به‌طور مطلق همه مصنفات اهل ضلال را در برمی‌گیرد و این با نهی وارد شده در خصوص هم‌نشینی با آن‌ها و استماع کلامشان حتی برای رد، از ترس شمول عذاب نیز مناسبت دارد. (الحدائق الناضره، ۱۴۳/۱۸).

اما صاحب مفتاح الکرامه برخلاف نظر بحرانی در خصوص کاربرد مجازی بیان می‌کند که ظاهر کلام اصحاب این است که کتاب ضلال کتابی است که همه مطالبش ضلال باشد و این اقتضای اصل حقیقت در الفاظ نیز هست و مثال می‌زند به تورات و انجیل، کتاب‌های حکمای قدیم که قائل به قدم عالم و عدم معاد بودند، کتب عبادت بت‌ها و منکران خداوند، کتب بدعت مثل کتب جبر و کتبی که در خصوص خلفای سه‌گانه و خوارج چه اصول دینشان چه فروع و فتاوای آن‌هاست اما کتبی که همه مطالبشان ضلال نیست بلکه مشتمل بر ضلال است درحالی‌که پر از مطالبی است که موافق با مکتب کلامی عدلیه است مثل کتب معتزله و بعضی کتب اشاعره و تفاسیر آن‌ها و اصول فقه آن‌ها و صحاح سته، حفظ آن‌ها حرام نیست. وی در ادامه ملاک را دائر مدار اغراض و مقاصد و ترتب مصالح و مفاسد می‌داند و سه صورت برای آن متصور می‌شود. صورت اول کتاب‌هایی که برای تقویت ضلال اسلامی یا ضلال مخالفت با حکم شرعی ثابت به دلیل قطعی به آن استدلال شود که واجب الاتلاف است. صورت دوم کتبی که به آن احتجاج نمی‌شود مثل اخبار و فتاوای غیر اصحاب امامیه که حفظ و نسخه‌برداری آن‌ها حرام است ولی اتلاف آن‌ها واجب نیست و صورت سوم کتبی که نوشته شده تا به کمک آن بر معانی کتاب و سنت استدلال شود مثل کتب اصول فقه که بلا اشکال است. (۱۲/۲۰۹-۲۰۷)

البته صاحب جواهر هم این تفصیل که کتب ضلال یا همه‌اش ضلال است یا مشتمل بر ضلال است را بر نمی‌تابد و قائل است که در لسان دلیل، فرقی میان معد و غیر معد، کل یا بعض، اصلی یا فرعی وقتی معلوم الضلال باشد نیست هرچند در ادامه می‌گوید غالب کتب مخالفین و ملل فاسد، امروزه از کتب ضلال خارج‌اند چون به دلیل وقوع نقض و افساد مطالب آن‌ها توسط اصحاب ما دیگر مثل این است که از بین رفته‌اند و امروزه دیگر اتلاف آن‌ها به معنی نابودکردن آن‌ها از عرصه وجود، واجب نیست. (جواهر الکلام، ۲۲/۵۹-۵۸).

اما کسی که سعی می‌کند عنوان بحث را و در واقع مراد از ضلال را به‌صورت منقح بیان سازد شیخ انصاری است. وی در مکاسب مراد از ضلال را به دو شکل بررسی می‌کند. به نظر او یا مراد از ضلال چیزی است که فی‌نفسه باطل باشد که در این صورت کتب ضلال، کتب مشتمل بر مطالب باطل است یا اینکه مراد از ضلال، معنای مقابل هدایت باشد که در این صورت دو احتمال است:

احتمال اول (در مجموع احتمال دوم) اینکه کتب ضلال کتبی است که به قصد حصول

ضلال نوشته شده است.

احتمال دوم (در مجموع احتمال سوم) درواقع کتابی است که موجب ضلال شود هرچند مطالبش حق باشد مثل بعضی از کتب عرفا و حکما که مشتمل بر ظواهر منکری است که ادعا می‌کنند غیر از ظاهر آن‌ها را اراده کرده‌اند.

اما شیخ انصاری قبل از اینکه درواقع نظر مختار خود را بیان کند توضیح می‌دهد که کتاب‌های آسمانی منسوخ و تحریف نشده داخل در کتاب‌های ضلال نیستند اما کتاب‌های آسمانی تحریف شده مثل تورات و انجیل داخل در کتب ضلال‌اند به معنای اول (کتب مشتمل بر مطالب باطل) نسبت به ما چراکه دیگر بعد از بداهت نسخ آن کتب برای مسلمانان، موجب ضلال نمی‌شوند (۲۳۵/۱)

در ادامه شیخ از بین سه احتمال که ذکر کرد یعنی کتب مشتمل بر مطالب باطل، کتبی که به قصد حصول ضلال نوشته شده و کتبی که موجب ضلال باشد هرچند مطالبش حق باشد، احتمال اخیر را ظاهر از دلیل «نفی خلاف» می‌داند. (همان، ۲۳٦).

محقق ایروانی نیز در صورت تمامیت ادله همین احتمال سوم را مناسب می‌داند (حاشیه المکاسب، ۲۵/۱) و سید یزدی نیز احتمال سوم را منتها درصورتی‌که شان آن اضلال باشد و به عبارتی نوعاً موجب ضلال شود می‌پذیرد و معتقد است کتابی به صرف اینکه مشتمل بر مطالب باطل باشد کتاب ضلال محسوب نمی‌شود مانند کتب اشعار عاشقانه و مانند آن‌که از کتب ضلال نیستند و همچنین کتب داستان‌های غیر واقعی و کاذب خصوصاً اگر به غرض پند و اندرز نوشته شده باشند مثل کتاب انوار سهیلی و مانند آن و همچنین کتبی که از نظر ادبی سودمندند مثل کتاب مقامات حریری و بدائعی و مانند آن‌ها. (حاشیه المکاسب، ۲۳/۱).

منتظری نیز در دراسات همین احتمال سوم را اظهر می‌داند ولی نه به این معنی که موجب ضلال شود ولو برای یک نفر به دلیل جهل و ساده‌لوحی‌اش آن‌هم به‌ندرت وگرنه لازم می‌آید که همه کتاب‌ها حتی مثل قرآن کریم و کتب حدیث، کتب ضلال باشند بلکه به این معنی که برای کثیری از افراد معمولی خالی‌الذهن که به آن مراجعه می‌کنند موجب ضلال شود. (۹۹/۳)

اما خوئی در شرح خود بر مکاسب شیخ، مراد از کتب ضلال را مجموع احتمالات دوم و سوم می‌داند آنجا که می‌گوید مراد از کتب ضلال هر آن‌چیزی است که به قصد اضلال و اغوای مردم نوشته شده و موجب ضلالت و گمراهی در اعتقادات و فروع شود. (مصباح الفقاهه، ٤۰۲/۱-٤۰۱).

در این میان تنها سید محمد صادق روحانی است که از بین سه احتمالی که شیخ انصاری ذکر کرده احتمال دوم را انتخاب می‌کند یعنی کتبی که به قصد حصول ضلال نوشته شود حتی اگر مطالبش حق باشد. (فقه الصادق، ۲٦۸/۱۸؛ منهاج الفقاهه، ۳٤۳/۱).

حال بعد از گزارش نسبتاً مبسوطی از اقوال فقها در مورد معانی کتب ضلال پرسش این است که بالاخره با وجود این‌همه اختلاف نظر، مراد از کتب ضلال چیست؟

این پرسش از این رو همچنان باقی است که برخی صرفاً بر اساس پیش‌فرض‌های اعتقادی، فرقه‌ای یا کلامی برای عنوانی که اختراع شده یعنی «کتب ضلال» معنا تراشیده و مصداق آورده‌اند و رهبران و علمای مذهبی و غیر مذهبی هر فرقه‌ای که با هر عقائدی خود را هدایت یافته می‌دانند (اعراف/۳۰) نیز می‌توانند نسبت به آنچه مخالف عقایدشان است همین دیدگاه را داشته باشند (فرقان/٤۲) و این روش کمکی به فهم مسئله نمی‌کند.

نگارنده از این رو لازم می‌بیند ضلال و اضلال را با توجه به سیاق آیات قرآن، بازتعریف کند.

ابتدا باید گفت در قرآن، خداوند به‌طور عام می‌گوید هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و هرکه را بخواهد گمراه می‌کند (به‌طور نمونه: بقره/۲۷۲؛ نحل/۹۳؛ فاطر/۸) و علاوه بر اینکه کسی که او گمراه کند دیگری نمی‌تواند او را هدایت کند (...وَمَنْ يضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَاد) و کسی که او هدایت کند دیگری نمی‌تواند او را گمراه کند (وَمَنْ يهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ...)(زمر/۳٦،۳۷) که با توجه به سیاق آیات قرآن اساساً این آیات به‌منظور بیان مطلب دیگری نازل شده‌اند و آن، تذکر دادن این مطلب به پیامبر است که وی مسئول هدایت انسان‌ها نیست بلکه تنها وظیفه او بلاغ و انذار است[1].

از این رو به نظر می‌رسد بحث‌های کلامی شکل گرفته پیرامون آیات اضلال خداوند، محصول شرایط بعد از عصر نزول است وگرنه در گفتمان قرآنی و سیاق آیات، چونان نگرشی نه اراده شده نه دیده می‌شود.

۱ـ «كذَّبَ بِهِ قَوْمُک وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيكمْ بِوَكيلٍ» (انعام/٦٦)، «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكوا وَمَا جَعَلْنَاک عَلَيهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيهِمْ بِوَكيلٍ» (انعام/۱۰۷)، «قُلْ يا أَيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يضِلُّ عَلَيهَا وَمَا أَنَا عَلَيكمْ بِوَكيلٍ» (یونس/۱۰۸)، «إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيک الْكتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يضِلُّ عَلَيهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيهِمْ بِوَكيلٍ» (زمر/٤۱)، «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيهِمْ بِوَكيلٍ» (شوری/٦)، «وَلَوْ شَاءَ رَبُّک لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكرِهُ النَّاسَ حَتَّى يكونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ...» (یونس/۹۹ـ۱۰۰)، «فَلَعَلَّک تَارِک بَعْضَ مَا يوحَى إِلَيک وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُک أَنْ يقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيهِ كنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَک إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كلِّ شَيءٍ وَكيلٌ» (هود/۱۲)

از طرفی به‌طور خاص از کسانی که هدایت نمی‌کند به‌عنوان نمونه ظالم (بقره/۲۵۸؛ مائده/۵۱)، کافر (بقره/۲٦٤؛ مائده/٦٧) و فاسق (مائده/۱۰۸) نام می‌برد که در ادامه ذکر خواهد شد که این افراد همه زیرمجموعه یک حکم کلی قرار می‌گیرند.

از طرف دیگر می‌گوید: «وَمَا كانَ اللَّهُ لِيضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ ...»(توبه/۱۱۵) که در ادامه باید دید چه کسانی را هدایت کرده است.

اما توضیح کسانی که هدایت نمی‌کند و کسانی که هدایت می‌کند:

برای گروه اول یعنی کسانی که هدایت نمی‌کند (گمراه می‌کند) می‌توان به قاعده و قانونی که خداوند مقرر داشته آن‌هم به نحو یک رابطه علی و معلولی اشاره کرد یعنی آیات سه و چهار سوره حج: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيرِ عِلْمٍ وَيتَّبِعُ كلَّ شَيطَانٍ مَرِيدٍ (۳) كتِبَ عَلَيهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يضِلُّهُ وَيهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (٤)» که با توجه به آیات دیگر[۲] به‌خوبی معلوم می‌شود که مراد از دعوت شیطان و تبعیت از او یا تبعیت از سنت‌های آباء و اجدادی و به دنبال آن هدایت نشدن به عدم تعقل و تدبر نسبت به «ما انزل الله» و عدم اتباع از آن باز می‌گردد و طبق این قانون اگر الف اتفاق بیافتد، ب نیز اتفاق خواهد افتاد و از این رو معنای اضلال خداوند نیز (به دور از نگاه کلامی) واضح است چرا که خداوند علت را آفریده و بیان می‌کند و معلول یعنی ضلالت دائر مدار علت یعنی عدم تعقل و تدبر در اقوال (اعم از قول خدا و غیر خدا) و اتباع از غیر علم (غیر ما انزل الله) است.

اما گروه دوم یعنی کسانی که خداوند آن‌ها را هدایت می‌کند:

در یک‌جا به‌طور مختصر می‌گوید که «...يهْدِی إِلَيهِ مَنْ أَنَابَ» (رعد/۲۷) و در جای دیگر می‌گوید: «...يهْدِی إِلَيهِ مَنْ ينِيبُ» (شوری/۱۳) تا اینکه در آیات هفده و هجده سوره زمر به‌طور تفصیلی بیان می‌کند: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِك الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِك هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (۱۸)» و در چند آیه بعد مناسب با این سیاق آمده: «قُلْ يا عِبَادِی الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۵۳) وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يأْتِيكمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ (۵٤) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ

۲ـ (ابراهیم/۲۲؛ نور/۲۱؛ نمل/۲٤) علی الخصوص آیات بیست و بیست ویک سوره لقمان «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كتَابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كانَ الشَّيطَانُ يدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (۲۱)» و آیه صد و هفتاد سوره بقره: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَينَا عَلَيهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كانَ آبَاؤُهُمْ لَا يعْقِلُونَ شَيئًا وَلَا يهْتَدُونَ (۱۷۰)»

إِلَیکمْ مِنْ رَبِّکمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یأْتِیکمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (٥٥)».

شاید بدون اغراق بتوان گفت آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر تنها آیـاتی اسـت کـه خداونـد بـه صراحت مشخص کرده چه کسانی را هدایت می‌کند. اولین نکته‌ای کـه از ایـن آیـات اسـتنتاج می‌شود این است که خطاب در این آیات به عباد و سیاق نیـز مربـوط بـه ایمـان (و اسـلام در تقابل با شرک) است. نکته دوم اینکه با توجه به سیاق آیات، خداوند خواسته که از «أَحْسَنَ مَـا أُنْزِلَ إِلَیکمْ مِنْ رَبِّکمْ» اتباع شود و به کسانی که «یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نیـز بشـارت داده بنابراین در یک کلام یعنی «یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَـیکمْ مِـنْ رَبِّکـمْ مِـن القول»؛ اما شاید به ذهن برسد که معنـای اتبـاع از احسـن چیسـت و چگونـه ممکـن اسـت از بهترین قولی که در قرآن آمـده تبعیـت کـرد درحـالی‌کـه خـدا خـود آن را «احسـن الحـدیث» (زمر/۲۳) می‌نامد؟

نگاهی دقیق‌تر به آیات قرآن ما را به جواب می‌رساند و آن اینکه قرآن خود مجمـع الاقـوال نیز هست. هرچند تماماً قول خداست اما بسیاری از آیات با توجه به اینکه منطـق قـرآن، منطـق گفتگوست؛ نقل قول است. به عبارت رساتر مراد از «قول» قول خدا و اقوال غیـر خداسـت کـه خدا نقل کرده است.

به‌عنوان نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: قول شیطان در تکبر ورزیدن (اعـراف/۱۲)، قول مشرکان در مجنون خواندن پیـامبر و اسـطوره خوانـدن آیـات قـرآن (حجـر/٦؛ انعـام/۲٥؛ انفال/۳۱)، قول کافران در ساحر کذاب خواندن پیامبر (ص/٤)، قول بعضی یهودیان و مسیحیان که می‌گفتند عزیر و مسیح پسر خدا هستند (توبه/۳۰) و قول بعضی دیگر که می‌گفتنـد مسـیح، خداست (مائده/۱۷) و قول بعضی دیگر که قائل به تثلیث بودند (مائده/۷۳)، قـول دهـری‌هـا و منکران معاد (جاثیه/۲٤)، قول فرعون در خدا خواندن خـود (نازعـات/۲٤) و اقـوال دیگـر کـه بسیارند و در کنار این اقوال البته خدا از زبان رسولانش قول خود را نیز در سیاقی مناسب نقـل کرده است[۳].

بنابراین اساساً اگر خداوند سایر اقوال را نقل نمی‌کرد دیگر اتباع از احسن، معنـا نداشـت و عقلاً ممکن هم نبود چراکه مقدمه عقلی اتباع از احسن، شنیدن جمیع اقوال و تعقل و تـدبر در آن‌ها و بررسی بینه و دلیل هرکدام از آن‌هاست وگرنه چطور مـی‌تـوان فهمیـد کـه کـدام قـول،

۳ـ خداوند خود با یک پرسش دعوت به تفکر می‌کند: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَـى اللَّـهِ وَعَمِـلَ صَـالِحًا وَقَـالَ إِنَّنِـی مِـنَ الْمُسْلِمِینَ» (فصلت/۳۳) و این‌گونه تذکر می‌دهد که قول احسن، قول خداست که به وسیله وحی بـر زبـان رسـولانش جـاری ساخته است و اتباع از قول احسن (ما انزل الله) منجر به هدایت است.

احسن است؟ بنابراین واضح است که تا وقتی کسی خود شخصاً جمیع اقوال و دلائـل آن‌هـا را نشود و در آن‌ها تدبر و تفکر نکند ممکن نیست که بتواند بعد از انتخاب، از احسن تبعیت کند و از ضلال خارج و هدایت شود.

لذا به‌عنوان نتیجه، کسی در ضلال است که اولاً اقوال را استماع و ثانیاً از احسن آن‌ها اتبـاع نکند و بنابراین اضلال نیز به همین ترتیب یعنی جلوگیری از استماع اقوال جهت تـدبر و اتبـاع از احسن آن‌ها[۲] و این تعریف با اصل معنای لغوی آن‌که «غیبوبه» بود نیز تناسـب دارد چنانکـه قبل هم اشاره شد عرب به آبی که زیر صخره‌ای جریان دارد درحالی‌که صخره مانع رسیدن نور خورشید به آن می‌شود «ضَلَل» می‌گویند.

در اینجا لازم است به این نکته نیز اشاره شود که هدایت و ضلالت قائم به دو رکـن اسـت یعنی باید دو مقام را از هم تفکیک کرد: یکی مقام استماع (به‌طورکلی اطلاع) اسـت و دیگـری مقام اتباع.

در مقام استماع، آزادانه می‌توان اقوال را شنید چه قول خدا چه غیر خدا باشـد امـا در مقـام اتباع، این قول خدا (در قرآن) است که برای مسلمان شایسته پیروی است.

قبل از بررسی ادله اقامه شده این نکته قابل ذکر است که با توجه به اقـوال فقهـا تـا حـدی واضح شد که مراد ایشان از بحث حفظ کتاب ضـلال، «ممنـوع مـن السـمع» و ممنـوع از نشـر (نسخه‌برداری) است یعنی مقام استماع، حال باید ادله‌ای که اقامه شده را بررسی کرد.

ادله مطرح شده بر حرمت حفظ کتب ضلال

دلیل اول: آیات

به نظر می‌رسد اولین فقیهی که به دلیل کتاب و برخی آیات آن البته به اجمـال اشـاره کـرده صاحب جواهر است. وی می‌نویسد حرمت حفظ کتب ضلال از آنچه کـه دلالـت بـر وجـوب اجتناب از قول زور و لهو الحدیث و کذب و افترا بر خدا دارند نیز استفاده می‌شود. (۵۶/۲۲)

۲- گاه این جلوگیری توسط خود فرد صورت می‌گیرد و در این حالت خود فرد، خود را اضلال کرده فـی المثـل بـه دلائلـی چون هواپرستی، تعصب نسبت به سنت‌های جاهلانه آباء و اجدادی و... اقوال را نمی‌شنود ویا تدبر نمی‌کند و منطقی است که از احسن آن‌ها نیز نمی‌تواند پیروی کند تا هدایت شود وگاه این جلوگیری توسط فرد دیگری صورت می‌گیرد مثـل فرعـون و سامری (طه/۷۹-۹۸)، بعضی اهل کتاب (بقره/۱۷۴- ۱۷۵؛ مائده/۱۵)، رهبران و بزرگان (احـزاب /۶۶۷- ۶۶) و بعضـی دیگـر (لقمان/۶-۷) که برخی یا مشغول کردن سایرین به اقوالی دیگر غیر از قول خدا مثـل سـامری، احبـار اهـل کتـاب، رهبـران و بزرگان و نصر بن حارث باعث می‌شدند که قول خدا شنیده و اتباع نشود یا مثل برخی چون فرعون با استفاده از زور و تهدید و شکنجه.

اما شیخ انصاری تصریحاً ذم مستفاد از آیه ٦ سوره لقمان و امر به اجتناب از قول زور در آیه ۳۰ سوره حج را از ادله حرمت حفظ برمی‌شمارد. (المکاسب، ۲۳۳/۱). سید احمد خونساری تنها به ذکر ذم مستفاد از آیه لهوالحدیث (جامع المدارک، ۲۱/۳) و سید یزدی تنها به ذکر استدلال به آیه «واجتبوا قول الزور» بسنده می‌کنند (حاشیه، ۲۳/۱)؛ بنابراین اجمالاً می‌توان گفت به ۲ آیه استدلال شده است.

آیه نخست: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (لقمان: ٦)

تقریب استدلال: آقای خویی در مصباح الفقاهه می‌نویسد در تفسیر این آیه گفته شده کتابی که در آن لهو الحدیث باشد منظور است پس شامل حفظ کتب ضلال هم می‌شود (٤٠٣/١) و منتظری نیز در تقریب استدلال به این آیه می‌نویسد مستفاد از این آیه، حرمت هر آن چیزی است که در طریق اضلال واقع شود و حفظ کتب ضلال نیز از آن جمله است. (دراسات، ۹۳/۳).

نقد و بررسی

خویی ۳ اشکال را بر دلالت این آیه مطرح می‌کند. اول اینکه معلوم نیست حفظ کتب ضلال موجب اضلال شود. دوم اینکه برفرض که بپذیریم مستفاد از آیه، حرمت اشتراء کتب ضلال است دیگر دلالتی بر حرمت ابقاء و حفظ آن بعد از شراء ندارد مثل اینکه تصویر، حرام است اما نگهداری از آن حرام نیست یا زنا حرام است اما تربیت اولاد زنا حرام نیست. سوم اینکه‌شان نزول آیه مربوط به قضیه نضر بن حارث بن کلده است که در واقع کتبی می‌خرد که در آن داستان‌های پارسیان علی‌الخصوص قصه رستم و اسفندیار بوده و با آن مردم را سرگرم می‌کرده تا به سخن قرآن گوش ندهند. (مصباح الفقاهه، ٤٠٣/١).

محقق ایروانی نیز در نقد استدلال به این آیه مراد از اشتراء را تعاطی و تحدث به حدیث لهو به قصد اضلال می‌داند و بی‌شک اضلال حرام است اما این خارج از بحث ما در حرمت حفظ و اعدام کتب ضلال است که موجب اضلال می‌شوند (حاشیه، ۲٥/۱).اما منتظری در رد نظر ایروانی معتقد است حمل لفظ اشتراء به تحدث و سخن گفتن مخالف با ظاهر آیه است پس بهتر است آیه را حمل به ظاهرش کنیم مطابق با شأن نزول آن‌که درواقع مورد آیه می‌شود اشتراء کتب اباطیل و نشر آن به قصد جلوگیری از استماع قرآن. (دراسات، ۹۳/۳).

آیه دوم: «...وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج: ۳۰)

تقریب استدلال: در تقریب استدلال این آیه آمده قول زور به کذب تفسیر شده بنابراین آیه

دلالت می‌کند بر نابودی کتب ضلال چراکه این کتب از اظهر مصادیق کذب بلکه کذب به خدا و رسول اوست (مصباح الفقاهه، ٤٠٤/١) ونیز گفته شده قـول زور گرچـه در تکلـم بـه باطـل ظهور دارد اما بعد از اینکه آیه شریفه در اخبار وارده به استماع غنا تفسیر شده معلوم مـی‌شـود مراد از قول زور اعم از تکلم به آن توسط خود شخص یا دیگری است بنابراین مستفاد از آیـه، اجتناب مطلق از باطل است به نحو قول باشد یا کتابت. (فقه الصادق، ٢٦٤/١٤).

نقد و بررسی

در نقد استدلال به این آیه گفته شده غایت آنچه از این آیه استفاده می‌شود وجوب اجتنـاب از تکلم به کذب است و حتی دیگر دلالتی بر اعدام کذب ندارد چه برسد به اتلاف کتب ضلال وگرنه اعدام همه کتبی که در آن کذب بود واجب می‌شد مثل اکثر تواریخ و مانند آن و کسی از محصلین فقه به این مطلب ملتزم نمی‌شود چه برسد به فقها. (مصباح الفقاهه، ٤٠٤/١؛ دراسات، ٩٤/٣)

ایروانی نیز اشکالاتی را مطرح می‌کند، اول اینکه امر به اجتنـاب از قـول زور مثـل امـر بـه اجتناب از غیبت و بهتان و مانند آن از سایر محرمات است. دوم اینکه مـراد از آن تـرک ایجـاد است نه ترک موجود خواه با فرار و دوری از آن یا با اعدام آن و سـوم اینکـه صـدق قـول بـر کتابت معلوم نیست تا کتابت و نسخ کذب نیز شامل قول زور شود و چهارم اینکه احدی ملتزم به حرمت اثبات ید یا وجوب اتلاف اکاذیب مکتوب نشده است. (حاشیه، ٢٥/١)

نتیجه اینکه این آیه نیز مثل آیه قبل هیچ دلالتـی بـر مـدعا ندارنـد و در مقـام بیـان مطلـب دیگری هستند یعنی تقبیح قائل به کذب (خواه مطلق کذب خواه کذب بـه خـدا کـه در آیـات بسیاری نیز تاکید شده است) و تقبیح کسی که مانع استماع اقوال (اعم از قول خدا) و بـه دنبـال آن اتباع از قول احسن (قول خدا) می‌شود.

دلیل دوم: روایات

صاحب حدائق اعلام می‌کند که هیچ روایتی در خصوص این مسـئله یعنـی حرمـت حفـظ کتب ضلال نیافته است (الحدائق الناضره، ١٤١/١٨) اما با این وجـود بـه چنـد روایـت اجمـالاً استدلال شده است.

روایت اول

علامه در نهایه الاحکام به ذکر روایتی می‌پردازد که در آن حضرت علـی (ع) روزی در راه مسجد در دست عمر ورقی از تورات می‌بیند و به او دستور می‌دهد کـه آن را نـابود کنـد و در

ادامه می‌گوید اگر موسی و عیسی علیهما السلام زنده بودند چاره‌ای جز پیروی از من نداشتند. (۴۷۱/۲).

نقد و بررسی

نگارنده اصلاً چنین روایتی را در هیچ کتاب حدیثی نیافت جدا از اینکه متن حدیث، غلوآمیز است و احتمالاً از ساخته‌های غلات است که به کتاب علامه راه یافته لکن مشابه این حدیث در مورد پیامبر (ص) را شیخ صدوق در معانی الاخبار به شکل مرسل[۵] و گویا از غریب الحدیث ابوعبید، این‌گونه نقل می‌کند: که عمر نزد رسول خدا می‌آید و می‌گوید ما احادیثی از یهود می‌شنویم که تعجب ما را برمی‌انگیزد آیا صلاح می‌دانی که بعضی از آن‌ها را یادداشت کنیم؟ پیامبر (ص) در پاسخ می‌گوید: آیا متحیرید همان‌طور که یهود و نصارا متحیر شدند؟ به‌یقین برای شما «بیضاء نقیه» آورده‌ام و اگر موسی زنده بود جز پیروی از من چاره‌ای نداشت. شارح توضیح می‌دهد که درواقع پیامبر می‌گوید آیا در اسلام متحیرید و دین خود را نمی‌شناسید که می‌خواهید آن را از یهود و نصارا اخذ کنید؟ (معانی الاخبار، ۲۸۲).

اولاً قبل از هر چیز می‌توان گفت مراد از احادیث یهود، تورات کتابی که بر موسی نازل شد نیست بلکه مثنات (میشنا) است چراکه وقتی یهود کتاب خدا را به کناری نهادند (آل عمران/۱۸۷) در دینشان متحیر شدند لذا بجای کتاب خدا از احادیثی که احبارشان می‌ساختند و به خدا و رسول نسبت می‌دادند و نقل می‌کردند (آل عمران/۷۹–۷۸؛ بقره/۷۹–۷۸) تبعیت کردند[۶] و این مطلب از مسئله پیروی از پیامبر و آنچه آورده یعنی «بیضاء نقیه» که در روایت به آن اشاره شده و روایات مشابه نیز فهمیده می‌شود چرا که با توجه به آیات مخصوصاً آیه ۱۵۷ سوره اعراف و این قسمت از آن «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ» می‌توان فهمید که مراد پیامبر از تبعیت کردن از وی، تبعیت از قرآن، کلام خداست. درنتیجه اساساً میان این حدیث و موارد مشابه با بحث حاضر ارتباطی نیست چراکه اتباع از احادیث یهود قطعاً جایز نیست چون باوجود علم یعنی قرآن دیگر تمسک به غیر قرآن هرچه باشد اعم از احادیث یهود معنا ندارد.

۵- این حدیث و توضیحات بعدی آن در غریب الحدیث ابوعبید، قاسم بن سلام (۲۲۴ ق) به این ترتیب است: «وَقَالَ أَبُو عبید: فی حَدِیث النَّبی عَلَیه السَّلَام حین أَتَاهُ عمر فَقَالَ: إِنَّا نسْمع أَحَادِیث من یهود تعجبنا أفترى أن نكتب بعضها فَقَالَ: أمتهوكَون أَنْتُم كمَا تَهوّكت الْیهُود وَالنَّصَارَى لقد جئتُكمْ بهَا بَیضَاء نقیَة لَو كانَ مُوسَى حَیا مَا وَسعه إِلَّا اتباعی. وَتَفْسِیر هَذَا الْحَرْف فی حَدِیث آخر مَرْفُوع قَالَ ابْن عون: قلتَ للْحسن: مَا متهوكون قَالَ: متحیرون. قَالَ أَبُو عُبَید: یَقُول: أمتحیرون أَنْتُم فی الْإِسْلَام لَا تعرفُون دینكمْ حَتَّى تأخذوه من الْیهُود وَالنَّصَارَى [قَالَ أَبُو عبید -]: فَمَعْنَاه أنه كره أخذ الْعلم من أهل الْكتاب. وَأما قَوْله: لقد جئتُكمْ بهَا بَیضَاء نقیة فَإِنَّهُ أَرَادَ الْملَّة الحنیفیة فَلذَلِك جَاءَ التَّأْنِیث كقَوْل اللَّه عز وَجل {وَذلک دِینُ الْقَیمَةِ} إِنَّمَا هِی فیمَا یفَسر الْملَّة الحنیفیة.» (۲۸/۳).

۶-برای شرح بیشتر این حدیث نک: نور الدین الملا الهروی القاری، مرقاة المفاتیح شرح مشكاة المصابیح، ۲۶۳/۱.

از اینجا نکته دیگری نیز دریافت می‌شود و آن این است که با توجه به متن حدیث (به فرض صحت انتساب این گفتگو به عمر که خود از مخالفان سرسخت حدیث و علی‌الخصوص کعب الاحبار بوده) می‌فهمیم شنیدن سایر اقوال در زمان پیامبر امر معمول و همه‌گیری بوده و اتفاقاً آنچه مورد تذکر حضرت واقع می‌شود استماع اقوال غیر نیست بلکه هشدار نسبت به اتباع از غیر قرآن و درعین‌حال معرفی معیاری جهت تشخیص صحیح از ناصحیح (علم از ظن) است و این روایت و روایات مشابه[۷] «لا تسالوا اهل الکتاب» به فرض صحت در مقابل «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِک إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکرِ إِنْ کنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بِالْبَینَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَیک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یتَفَکرُونَ (نحل/۴۴-۴۳)» معنا پیدا می‌کند.

روایت دوم

درواقع روایت دوم، روایت تحف العقول (ابن شعبه حرانی) است و ابتدا صاحب مفتاح الکرامه متعرض بعضی مواضع آن شده است. (۲۰۶/۱۲-۲۰۷).

موضع اول: ...انما حرم الله صناعه التی یجی منها الفساد محضا

تقریب استدلال: گفته شده شکی نیست که کتب کفر و خوارج منجر به فساد می‌شود (مفتاح الکرامه،۲۰۷/۱۲) و نیز گفته شده مفهوم حصر دلالت می‌کند جمیع منافع صناعت محرم، حرام باشد و حفظ از جمله منافع است. (مصباح الفقاهه، ۴۰۴/۱)

نقد و بررسی

گذشته از اینکه خبر تحف، مرسل و ضعیف است خویی در رد استدلال به این موضع از روایت آورده است حرمت صناعت با حرمت ابقاء مصنوع هیچ تلازمی ندارد بنابراین نهایت چیزی که این موضع بر آن دلالت دارد این است که تألیف کتب ضلال از محرمات است چراکه صناعت بر آن صدق می‌شود اما دلالتی بر حرمت ابقا ندارد. (مصباح الفقاهه، ۴۰۵/۱)

ایروانی نیز مورد این موضع را صنعت می‌داند و اگر مناط عامی از آن استفاده شود، از صنعت به موارد غیر صنعتی که در علت منع یعنی منشائیت فساد، مشترک باشند نیز تعدی می‌کند نه به حفظ مصنوع یا موجود بلکه اگر از علت منع، مبغوضیت حتی به وجود فساد استفاده شود آن‌وقت اعدام و اتلاف آن مطلوب خواهد بود. (حاشیه، ۲۵/۱)

۷-بطور نمونه «...وَلَا تَسْأَلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَیءٍ فَإِنَّهُمْ قَدْ طَالَ عَلَیهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَابْتَدَعُوا فی دینهمْ، فَإِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ بِسَائِلِیهِمْ فَمَا وَافَقَ كِتَابَكُمْ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَهُ فَاهْدُوا عَنْهُ وَاسْكُتُوا» (جامع معمر بن راشد، ۱۵۹/۱۱) و «قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ كُتُبِهِمْ، وَعِنْدَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ أَقْرَبُ الْكُتُبِ عَهْدًا بِاللَّهِ، وَتَقْرَءُونَهُ مَحْضًا لَمْ يُشَبْ» (مصنف ابی شیبه، ۳۱۳/۵) روایات دیگر مرتبط با خواندن سایر کتب بطور نمونه نک: مصنف عبدالرزاق، ۱۱۳/۶-۱۱۲

جز اینکه کتب ضلال غالباً در فساد محض متمرکز و محدود نمی‌شود. (دراسات، ۹٦/۳)

موضع دوم: ومایکون منه و فیه الفساد و لایکون فیه شی من وجوه الصلاح محرم تعلیمه و تعلمه وعلمه به و اخذ الاجر علیه و جمیع التقلب من جمیع الوجوه الحرکات کلها...

تقریب استدلال: یکی از موارد تقلب، حفظ است نتیجه اینکه حفظ کتب ضلال که خالی از وجوه صلاح‌اند حرام است.

نقد و بررسی

صدق تقلب بر حفظ، ممنوع است خصوصاً اگر غرض حافظ این باشد که کتاب، دست مردم نیافتد تا موجب اضلال آن‌ها نشود. (مصباح الفقاهه، ٤۰٥/۱)

موضع سوم:...اویقوی به الکفر و الشرک فی جمیع الوجوه او المعاصی او باب یوهن به الحق فهو حرام محرم بیعه و شرائه و امساکه ...

تقریب استدلال: حفظ کتب ضلال موجب تقویت کفر و شرک است نتیجه اینکه حفظ کتب ضلال حرام است.

نقد و بررسی

اولاً مورد روایت، کفر و شرک است و سایر موارد ضلال را شامل نمی‌شود (فقه الصادق، ۲٦٥/۱٤) و ثانیاً حفظ موجب تقویت کفر و اهانت به حق نیست (مصباح الفقاهه، ٤۰٥/۱) چراکه بین حفظ کتب ضلال و تقویت کفر عموم من وجه است، هر حفظی موجب تقویت کفر نمی‌شود مگر اینکه حفظ به قصد تقویت و علم به حصول تقویت انجام شود (دراسات، ۹٥/۳). خلاصه اینکه بعد از ذکر مواضع مورد نظر باید گفت به‌طورکلی روایت تحف العقول از حیث سند ضعیف است و چیزی هم جابر ضعف آن نیست بنابراین صلاحیت ندارد تا مستند حکمی از احکام شرعی واقع شود. (مصباح الفقاهه، ٤۰٥/۱).

روایت سوم

روایت ابوعبیده حذاء: «...من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به و لا ینقص اولئک من اوزارهم شیئا». (کافی، ۳٥/۱)

محقق نراقی تنها کسی است که این روایت را در کنار روایت تحف به‌عنوان ادله حرمت حفظ ذکر می‌کند. (مستند، ۱٥۷/۱٤).

نقد و بررسی

با توجه به آیه: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كامِلَةً

یوْمَ الْقِیامَة وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذینَ یضِلُّونَهُمْ بغَیرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا یزِرُونَ» (نحل/۲۵-۲٤) این روایت نیز هیچ دلالتی بر مدعا ندارد بلکه صرفاً تطبیقی است بر آنچه در مورد معنای هدایت و ضلال (اهتدا و اضلال) بیان شد در خصوص حالتی که جلوگیری از استماع اقوال و اتباع از قول احسن توسط غیر باشد که به‌وضوح بار مسئولیت وی سنگین‌تر است.

روایت چهارم: حدیث عبدالملک بن اعین

شیخ انصاری این روایت را جزء ادله برمی‌شمارد. در این روایت عبدالملک خدمت امام صادق (ع) می‌رسد و شکایت می‌کند از حالش که مبتلابه نگاه کردن به ستاره‌ها شده است. حضرت می‌پرسد آیا حکم می‌کنی؟ وی پاسخ می‌دهد آری. حضرت دستور می‌دهد که کتاب‌هایت را بسوزان. (المکاسب، ۲۳٤/۱)

تقریب استدلال: امر دلالت دارد بر وجوب و مورد که کتب نجوم است خصوصیت ندارد و کتب ضلال را هم شامل می‌شود.

نقد و بررسی

اول اینکه به قرینه مناسبت میان سؤال و جواب، امر دلالت بر ارشاد می‌کند چراکه عبدالملک از امام می‌خواهد راهی به او نشان دهد تا از آن ابتلا خلاصی یابد و امام درواقع مناسب با این سؤال، او را ارشاد می‌کند به راهی که از ابتلا خلاص شود. ثانیاً از تفصیلی که در روایت آمده فهمیده می‌شود که امر به احراق از باب مقدمه برای ترک‌القضا و حکم دادن است به عبارتی نگاه کردن به ستاره‌ها به‌عنوان آیات و نشانه‌های الهی و تدبر در نظام خلقت یا مطالعه جایگاه ستاره‌ها فی‌نفسه اشکال که ندارد هیچ بلکه مطلوب نیز هست «وَهُوَ الَّذی جَعَلَ لَکمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یعْلَمُونَ» (انعام/۹۷) نهایت اینکه آنچه مذموم است حکم‌کردن و طالع‌بینی و پیش‌بینی و این‌گونه ادعاهای خرافی در خصوص آینده بر اساس جایگاه ستاره‌ها و صورت فلکی است بنابراین مورد روایت نه استماع بلکه اتباع است و از این نظر ارتباطی با محل بحث ندارد. سایرین نیز (المکاسب، ۲۳٤/۱؛ مصباح الفقاهه، ٤۰۵/۱؛ دراسات، ۹٦/۳) تصریح کرده‌اند که بدون حکم کردن، حفظ کتب جایز است و ایروانی (حاشیه، ۲۵/۱) و سید یزدی (حاشیه، ۲۳/۱) نیز اشاره کرده‌اند که مقدمه حرام حرام نیست و آنچه واجب است ترک القضا است ولی احراق حتی از باب مقدمه هم واجب نیست.

دلیل سوم: اجماع

علامه در منتهی المطلب تنها به ذکر عدم خلاف مـی‌پـردازد (ط.ق، ۱۰۱۳/۲) ولـی محقـق اردبیلی از عدم خلافی که او ذکر کرده، اجماع فهمیـده اسـت (مجمـع الفائـده، ۷٦/۸). محقـق بحرانی نیز می‌گوید ظاهر منتهی می‌رساند که قضیه اجماعی است (الحدائق الناضره، ١٤١/١٨). صاحب ریاض نیز آورده که عدم قول بالفرق بین طائفه و عـدم خـلاف بـل چنانچـه از ظـاهر منتهی بر می‌آید اجماع قائم شده است (ریاض المسائل، ٦٩/٨).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد اول اینکه چنین عدم خلاف یا اجماعی ثابت نباشد چراکه چنانکـه گذشـت صاحب حدائق مخالفت ورزیده (الحدائق الناضره، ١٤١/١٨؛ یزدی، حاشیه، ۲۳/۱) و وجـوهی که فقها ذکر کرده‌اند را تخمینی اعتباری و برای اثبات احکام شرعی توقیفی، غیـر قابـل اعتمـاد دانسته است. دوم اینکه به فرض که اجماع محقق باشد اجماع تعبـدی نیسـت چراکـه احتمـال دارد مستند آن همین آیات و روایاتی باشد که ذکر شد و بعد از نقد آن‌ها دیگر به طریـق اولـی اجماع، غیر قابل اعتناست.

دلیل چهارم: عقل

شیخ انصاری به حکم عقل به وجوب قطع ماده فساد استناد می‌کند و البتـه از ظـاهر کـلام شیخ چنین برمی‌آید که تنها دلیل قابل اعتنا نزد وی همین حکم عقـل اسـت و چـون عقـل بـه مصالح و مفاسد نگاه می‌کند در ادامه مناط را روی ترتب مفسده می‌بـرد و اذعـان مـی‌دارد کـه حفظ کتب ضلال حرام نیست مگر از حیث ترتب مفسده ضلالت به نحو قطع یا احتمـال قـوی و اگر چنین نبود یا حتی مفسده محقق شده یا متوقع، معارض با مصلحت اقوا یا قریب‌الوقوع‌تر از مفسده متوقع بود دلیلی بر حرمت نیست (المکاسب، ٢٣٤/١). به نظر خوانساری نیـز عمـده دلیل، حکم عقل است و حتی ظاهر روایات را ارشاد به حکم عقل به وجوب قطع مـاده فسـاد می‌داند و تصریح می‌کند که در صورت وجود مصلحت غالبه همین عقل به جواز حفظ بـل بـه وجوب آن حکم می‌کند. (جامع المدارک، ۲۱/۳).

نقد و بررسی

خویی در رد استدلال به حکم عقل می‌نویسد اگر مدرک حکم عقل، حسن عدل و قبح ظلم باشد به این ادعا که قلع ماده فساد، حسن و حفظ آن، ظلم و هتک شارع است این ادعـا مـورد اشکال است چراکه دلیلی بر وجوب دفع ظلم در جمیع موارد نیست وگرنه باید بر خدا و انبیـا

و اوصیا ممانعت تکوینی از ظلم واجب می‌بود بااینکه خدا کسی است کـه انسـان را قـادر بـر عمل خیر و شر کرده و راه را به او نشان داده اما شاکرا و اما کفورا (یا شکر می‌کنـد یـا کفـران می‌ورزد) و اما اگر مدرک حکم عقل وجوب اطاعت و حرمت معصیت امر خدا بـه قلـع مـاده فساد باشد بازهم جز در موارد خاصی مثل شکستن بت‌ها صلیب‌ها و سایر هیاکل عبادت، دلیل نیست و وجوب شرعی در مورد خاص، ارتباطی به حکم عقل به قلع ماده فساد ندارد. (مصباح الفقاهه، ٤٠٢/١).

روحانی نیز می‌گوید حفظ کتب ضلال که ظلم نیست تـا قبـیح باشـد. نهایـت اینکـه عقـل مستقل حکم می‌کند به قبح القاء فساد و حرمت تألیف کتب ضـلال (فقـه الصـادق، ٢٦٣/١٤). ایروانی نیز این‌گونه می‌نویسد که اگر عقل چنین حکمی کند باید با همان ملاک حکم کنـد بـه وجوب قتل کافر بلکه به‌طور مطلق هرکس که موجب گمراهی از راه خـدا شـود. لکـن حکـم عقل بدین‌صورت ممنوع است و عقل چنین حکمی نمی‌کند نهایت اینکه قدر متقـین از حکـم عقل، حکم به قبح القای فساد است و مصداق آن در اینجا تألیف کتب ضـلال اسـت نـه حفـظ آنچه تألیف شده یا عدم اتلاف آن یا اثبات ید بر آن. (حاشیه، ٢٥/١). البتـه قـبح تـألیف کتـب ضلال خارج از بحث حاضر است چراکه صرف تألیف و حتی نشـر و مطالعـه و اسـتماع هـیچ ملازمه‌ای با اتباع ندارد تا ضلال محقق شود.

گذشته از اینکه به نظر می‌رسد اولاً حفظ و نشر حتی به قصد اسـماع و شـنواندن از قبیـل ظلم نیست چراکه در قرآن همان‌طور که گذشت اقوال بسیاری نقل و حفظ شده و اگـر صـرف حفظ این اقوال ظلمی به عباد بود به حکم ملازمه، خداوند و رسولش نیز نباید آن‌هـا را نقـل و حفظ می‌کردند. در ثانی قبح ظلم از احکام عقلیه ایست که بدون هـیچ قیـد و شـرطی مـی‌رود روی موضوعات خود و به حکم ملازمه، حفظ نیز بدون قید و شرط حرام می‌شـود امـا ظـاهراً نزد خود شیخ نیز حفظ، ظلم نیست چراکه وی حرمت حفظ را مقید به ترتب مفسـده ضـلالت (یعنی اتباع) کرده و این تقیید وجهی ندارد جز اینکه ادعا شود بین حفظ (یا اسـتماع) و ترتـب مفسده ضلالت (یا اتباع) هم ملازمه جریان دارد که معلوم است چنین ملازمه‌ای وجـود نـدارد. سوم اینکه احکام عقلی، آبی از تخصیص‌اند اما فقها مواردی را از حکم حرمـت حفـظ، اسـتثنا کرده‌اند مثل نقض و تحصیل ملکه بحث و .... که درمجموع نشان می‌دهد تمسک به دلیل عقل نیز برای اثبات مدعا جایز نیست.

جدا از این ادله که همگی قاصر از اثبات مدعا بودند به مویداتی نیز استناد شده است:

مویدات

مؤید اول

محقق اردبیلی آورده است که حفظ و نسخ از رضایت به عمل و اعتقاد خبر می‌دهد و این ممنوع است (مجمع الفائده، ٧٦/٨)

نقد و بررسی

واضح است که صرف آگاهی موجب اعتقاد قلبی نمی‌شود چه برسد به حفظ چنانکه فی‌المثل فردی بی‌دین که به جمع‌آوری عتیقه علاقه‌مند است اگر قرآنی خطی قدیمی هم داشته باشد به این معنی نیست که مسلمان شده و از اعتقاد او به اسلام خبر دهد. گذشته از اینکه همان‌طور که اشاره شد مقام استماع غیر از مقام اتباع است.

مؤید دوم

محقق اردبیلی (مجمع الفائده، ٧٦/٨) سید محمد جواد عاملی (مفتاح الکرامه، ٢٠٧/١٢) و سید علی طباطبایی (ریاض المسائل، ٦٩/٨) اشاره کرده‌اند که کتب ضلال مشتمل بر بدعت است و بدعت از باب نهی از منکر واجب‌الدفع است و حفظ منافی وجوب دفع است.

نقد و بررسی

در این مورد هم آنچه ممنوع است اتباع از بدعت است نه استماع آن و خلط این دو جایز نیست.

مؤید سوم

گفته شده در حفظ کتب ضلال نوعی اعانه بر اثم است و شامل نهی «لا تعاونوا علی الاثم» می‌شود (مفتاح الکرامه، ٢٠٧/١٢؛ ریاض المسائل، ٦٩/٨)

نقد و بررسی

همان‌طور که محقق نراقی نیز اشاره می‌کند تمسک به حرمت معاونت بر اثم در اینجا غیر مطرد است (مستند الشیعه، ١٥٧/١٤). چراکه اگر حتی اختلاف مبانی در صدق مفهوم اعانه را در نظر نگیریم آنچه ممنوع است اتباع است اما استماع نهایتاً بتواند به‌عنوان مقدمه اتباع مطرح شود بنابراین حفظ، اعانه بر استماع است نه اعانه بر اتباع و مقدمه حرام حرام نیست تا اعانه بر آن، اعانه بر حرام باشد.

مؤید چهارم

صاحب جواهر آورده است که از ادله وجوب جهاد با اهل ضلال و اضعاف آن‌ها به هر

طریق ممکن استفاده می‌شود که مراد از جهاد، تدمیر و نابودی مذهب آن‌ها از طریق نابودی اهل آن مذهب است پس به طریق اولی دلالت می‌کند بر نابودی آنچه موجب تقویت آن‌ها می‌شود. (جواهر الکلام، ۵۷/۲۲) و کتب ضلال هم موجب تقویت آنها می‌شود پس به قیاس اولویت تدمیر کتب ضلال هم واجب است.

نقد و بررسی

گذشته از اینکه تلقی صاحب جواهر از مسئله جهاد تأمل‌برانگیز است در رد این ادعا گفته شده اولاً نفس وجود کتب، موجب تقویت مذهب آن‌ها نیست در ثانی مراد از اهل ضلال هرکسی نیست که عقیده باطلی داشته باشد و سوم اینکه قیاس اولویت باطل است. (فقه الصاق، ۲٦٦/۱٤).

مؤید پنجم

برخی به وجوب دفع ضرر محتمل تمسک کرده‌اند (ریاض المسائل، ٦۹/۸)

نقد و بررسی

تمسک به وجوب دفع ضرر محتمل یا مظنون، ضعیف است چرا که اگر دفع تنها منحصر به اتلاف کتب ضلال می‌شد مفید به‌فایده بود لکن این‌گونه نیست زیرا دفع ضرر می‌تواند با عدم رجوع یا تلاش برای دفع شبهه نیز محقق شود (مستند الشیعه، ۱٥۷/۱٤) و حتی در این اعصار که وسائل طبع و نشر گسترده شده چه‌بسا اتلاف نسخه یا نسخی از کتب موجب محو آن یا محو آثارش نشود بلکه چه‌بسا با اتلاف (یا جلوگیری از نشر) آن کتاب، توجه مردم به آن، میل و انگیزه نسبت به آن بیشتر هم شود و برعکس، حفظ و نشر آن موجب وضوح بطلان و ضلالت آن شود بنابراین ساده‌ترین راه برای دفع ضرر و دفع اضرار این کتب، اتفاقاً حفظ و نشر آن است. (دراسات، ۱۰٤/۳).

نتیجه‌گیری

پس از بررسی آراء و نظرات و ادله ادعایی در خصوص حکم فقهی حرمت حفظ کتب ضلال می‌توان به این نتایج اشاره کرد:

۱- با توجه به سیاق آیات و بازتعریف معنای ضلال و اضلال، با توجه به بحث حاضر کسی در ضلال است که اقوال را نشنود و در آن‌ها تدبر نکند و بعد از احسن آن اقوال پیروی نکند و در مقابل کسی هدایت می‌یابد که جمیع اقوال را می‌شنود و به دور از هواهای نفسانی و

تعصب نسبت به سنت‌های جاهلانه آباء و اجدادی در آن‌ها تدبر و از احسن آن‌ها که همانا قول خداوند است پیروی می‌کند. اضلال نیز به همین ترتیب یعنی جلوگیری از شنیدن اقوال (اعم از قول خدا) و تدبر و مقایسه میان آن‌ها و بررسی دلایلشان جهت اتباع از قول احسن (قول خدا).

۲- همان‌طور که هدایت در دو مقام مورد نظر است یکی استماع اقوال و دیگری اتباع از قول احسن، به این معنی که تا شخصی جمیع اقوال را نشنیده باشد انتخاب و اتباع از احسن ممکن نیست و نمی‌داند که از احسن آن‌ها تبعیت می‌کند یا نه و از طرفی صرف استماع تا وقتی به اتباع از احسن ضمیمه نشود به هدایت نمی‌انجامد به همین ترتیب ضلالت نیز با صرف شنیدن اقوال تا وقتی اتباعی در بین نباشد محقق نخواهد شد هرچند قصد ناقل، کاتب، حافظ یا ناشر تحقق ضلالت یعنی اتباع از غیر احسن باشد.

۳- آنچه فقها در مورد حرمت حفظ کتاب به‌اصطلاح ضلال عنوان کرده‌اند مبتنی بر این پیش‌فرض که استماع لزوماً به اتباع می‌انجامد اولاً ناظر به جلوگیری از سمع و استماع اقوال است درحالی‌که این ادعا در تقابل جدی با سیاق آیات قرآن و روش هدایت انسان است در ثانی ترکیب کتاب ضلال از اساس ترکیبی نادرست است چراکه خواندن کتابی و به‌طورکلی استماع قولی نه موجب هدایت است نه موجب ضلالت چون هر دو نیاز به اتباع دارند با این تفاوت که مانع‌شدن از استماع اقوال قطعاً به هدایت (اتباع از احسن) ضربه می‌زند اما استماع با توجه به آیات قرآن به‌خودی‌خود علت تامه جهت اتباع از احسن نیست.

٤- ادله ادعا شده گذشته از تمام نقدهایی که به آن‌ها وارد است در برابر سیاق آیات قرآن علی‌الخصوص آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زمر، هیچ‌کدام قادر به اثبات حکمی در خصوص جلوگیری از استماع اقوال (حرمت نشر و حفظ از تلف) نیستند و از طرفی آن‌گونه که فقها خلط کرده‌اند بین استماع و اتباع هیچ‌گونه ملازمه‌ای وجود ندارد و صرف استماع به اتباع نمی‌انجامد خلاصه اینکه می‌توان گفت با وجود داشتن معیاری چون قرآن دیگر خواندن هیچ کتابی و استماع هیچ قولی برای مسلمانان نمی‌تواند منجر به اتباع از غیر احسن شود.

منابع

قرآن کریم

ابن ادریس، محمدبن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۱۰ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، ***معانی الاخبار***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳٦۱.

ابن منظور، محمدبن مکرم، ***لسان العرب***، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱٤۱٦ ق.

ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر، ***المهذب***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۰٦ ق.

أبو بکر بن أبی شیبة، عبد الله بن محمد، ***الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار***، الریاض، مکتبة الرشد، ۱٤۰۹ ق.

ابوعبید، قاسم بن سلام، ***غریب الحدیث***، حیدر آباد- الدکن، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸٤ ق.

أبو الحسن نور الدین، علی بن (سلطان) محمد، ***مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح***، دار الفکر، بیروت – لبنان، ۱٤۲۲ ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***کتاب المکاسب***، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱٤۲۰ ق.

ایروانی، علی، ***حاشیة کتاب المکاسب***، قم، دارذوی القربی، ۱٤۲۱ ق.

بحرانی، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهره***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳٦۳.

خویی، ابوالقاسم، ***مصباح الفقاهه***، قم، انتشارات داوری، ۱۳۷۷.

راشد الأزدی، معمر بن أبی عمرو، ***الجامع***، المجلس العلمی بباکستان، توزیع المکتب الإسلامی ببیروت، ۱٤۰۳ ق.

روحانی، محمدصادق، ***فقه الصادق***، قم، موسسه دارالکتاب، ۱٤۱۲ ق.

______________، ***منهاج الفقاهه***، قم، چاپخانه علمیه، ۱۳۷٦.

سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز، ***المراسم العلویة فی الاحکام النبویه***، قم، ناشر معونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱٤۱٤ ق.

شهید اول، محمد بن مکی، ***اللمعه الدمشقیه***، قم، منشورات دارالفکر، ۱٤۱۱ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه***، قم، مکتبه الداوری، ۱٤۱۰ ق.

______________، ***مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام***، قم، موسسه معارف الاسلامیه، ۱٤۱۳ ق.

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، ***جواهر لکلام فی شرح شرائع الاسلام***، طهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳٦۷.

طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی، ***ریاض المسائل فی بیان الاحکام الشرع بالدلائل***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۱۲ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***النهایه***، قم، انتشارات قدس محمدی، بی‌تا.

عاملی غروی، جواد بن محمد، ***مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامه***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۱۹ ق.

عبد الرزاق الصنعانی، أبو بکر، ***المصنف***، هند، المجلس العلمی، ۱٤۰۳ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***ارشاد الاذهان الی احکام الایمان***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۱۰ ق.

________________، ***تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه***، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱٤۲۰ ق.

________________، ***تذکرة الفقهاء***، قم، موسسه آل البیت لاحیاءالتراث، ۱٤۱٤ ق.

________________، ***منتهی المطلب فی تحقیق المذهب***، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱٤۱۲ ق.

________________، ***نهایة الاحکام فی معرفه الاحکام***، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱٤۱۰ ق.

کلینی، محمدبن یعقوب، ***الکافی***، طهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳٦۳.

محقق حلی، جعفر بن حسن، ***شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام***، تهران، انتشارات استقلال، ۱٤۰۹ ق.

محقق کرکی، علی بن حسین، ***جامع المقاصد فی شرح القواعد***، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱٤۰۸ ق.

محقق سبزواری، محمدباقربن محمدمومن، ***کفایة الاحکام***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۲۳ ق.

مفید، محمد بن محمد، ***المقنعه***، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱٤۱۰ ق.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان***، قم، منشورات جامعه مدرسین، بی‌تا.

منتظری، حسینعلی، ***دراسات في المكاسب المحرمه***، قم، نشر تفکر، ۱٤۱٥ ق.

موسوی خوانساری، احمد، ***جامع المدارک فی شرح مختصر النافع***، طهران، مکتبه الصدوق، ۱۳٥٥.

نراقی، احمد بن محمد مهدی، ***مستند الشیعة فی احکام الشریعه***، قم، موسسه آل البیت لاحیاءالتراث، ۱٤۱٥ ق.

یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، ***حاشیة المکاسب***، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۸.